

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی-پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

بهار و شوقی در گذرگاه مفاهیم و معانی*

دکتر مهدی ممتحن

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت

چکیده

بررسی آثار و احوال مرحوم ملک الشعراء بهار، شاعر پر آوازه و معاصر ایران و نگاهی به قالب ها و مضامین شعر او، همچنین، تعیین جایگاه بهار در ادبیات معاصر ایران و نقش او در پیشبرد ادب فارسی، به ویژه شعر فارسی و از سوی دیگر، بررسی زندگی و آثار احمد شوقی، شاعر بلند آوازه معاصر مصری و مشخص کردن جایگاه او در ادبیات معاصر عرب و مصر، از جمله مواردی هستند که نگارنده در این مختصر به شیوه مرسوم در ادبیات تطبیقی به بررسی آن ها می پردازد و در پایان نتایج حاصل از این مقایسه را در عباراتی چند بیان می نماید. در این راستا توجه به وجوه تشابه و افتراق در آثار این دو شاعر جایگاه ویژه ای دارد.

واژگان کلیدی

ملک الشعراء بهار، امیر الشعراء احمد شوقی، وطن پرستی، قصیده، تأثیر و تأثر.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۵
نشانی پست الکترونیک نویسنده: Dr.momtahn@gmail.com

۱- زندگینامه بهار

ملک الشعراى بهار شاعر معاصر قرن سیزدهم، در مشهد مقدس به دنیا آمد، وی از شاگردان ادیب نیشابوری بود. عربی و فارسی را در مدرسه نواب فرا گرفت، از نوجوانی ذوق شعری در او شکوفا شد، در ابتدا سعی می کرد که از سبک حافظ شیراز بهره گیرد و ابیاتی این چنین می سرود:

کنون که سبزه مزین نموده صحرا را رسیده مژده گل بلبلان شیدا را
به باغ اگر نگری یار سرو بالا را صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

(دیوان بهار، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

پدرش سعی می کرد او را از شعر سرودن منع کند، زیرا می دانست که شاعری در آمدی ندارد، ولی استعداد و توانایی او در شعر سرودن بسیار قوی بود. وی همیشه از رقیبان خود می نالید، گاهی او را در محاصره ادبی قرار می دادند و از او می خواستند که اشعاری با مضمون های خاص بسراید، مثلاً (از نمک و چنار و چراغ) و او در بدیهه چنین می گفت:

با خرقه تسبیح مرا دید چو یار گفتا ز چراغ زهد ناید أنوار
کس شهد ندیده است در کان نمک کس میوه نچیده است از شاخ چنار

(دیوان بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۱۳)

بار دیگر واژگانی مانند (آینه- آره- کفش- غوره) را از وی می خواستند که فی البداهه چنین می گفت:

چون آینه نور خیز گشتی، أحسنت چون آره به خلق تیز گشتی، أحسنت
در کفش ادیبان جهان کردی پای غوره نشده مویز گشتی، أحسنت

(همان - ج ۱- ۲۷)

بهار بنا به قول خودش از هفت سالگی شعر می گفته، چرا که در آن زمان به خواندن شاهنامه؛ کتاب صد کلمه و کتاب منظوم رشید و طواط مشغول بود و قریحه شعری او از آن زمان شروع شد که این بیت را سرود و مورد تشویق پدر قرار گرفت:

تہمتن بپوشید بیر بیان بیامد به میدان چو شیر ژیان

(همان - مقدمه - ۲۴)

در چهارده سالگی سعی کرد با سرودن اشعاری شیوا، از شعرای قدیم تقلید کند.

دلبر از ره بنما تا به ملامت بروم از کوی تو با شور قیامت بروم

ورنه زین ره به خدا گر به ندامت بروم تو مپندار کزین در به ملامت بروم

دلَم اینجاست بده تا به سلامت بروم

(همان - مقدمه - ج ۱ - ۲۵)

بهار لقب ملک الشعرائی را که از عناوین مهم پدرش بود، به ارث بُرد و در سال ۱۲۸۰ش در سنین نوجوانی بنا بر تقاضای پدرش، بهار به لقب (ثقة الکتاب) کتابخانه آستان قدس رضوی مفتخر شد (همان، مقدمه، ۲۵).

۲- دوران سیاسی ملک الشعرای بهار

دوران زندگی بهار انباشته از ماجراهای سیاسی بسیاری بود و با روحیه پرشور و حساس و وطن پرستی او هرگز همسو نبود، شرایط حاکم بر این دوران او را واداشت تا مقالاتی تند و اشعاری انقلابی جهت شورانیدن مردم بسراید و پادشاه زمان خود را نکوهش کند که همگی در روزنامه‌های مشهد به چاپ می رسید. از آن اشعار شعری است با این عنوان:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خدا است

مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب ها جدا است کار ایران با خدا است

(همان، مقدمه، ج ۱: ۲۸)

ملک الشعرای بهار از زمان فتح تهران به بعد، به نویسندگی در جراید ملی با نگارش مقالات سیاسی، اجتماعی مشغول شد. بارها وی را روانه زندان کردند و سپس آزاد شد، ولی از نگارش باز نایستاد. وی از این دوران تلخ چنین می نویسد:

«چند سال درباره این روزگار چانه زده و قملفرسایی کردم، مضرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت را با چشم دیدم. «بهار با مخالفان جمهوری هم گام بوده و در سال ۱۳۰۳ هـ ش - در مخالفت با جمهوری، مسمط معروفی سرود بدین مضمون:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

(همان - مقدمه - ج ۱: ۲۲)

از سال ۱۳۰۷ هـ. ش ملک الشعرای بهار خانه نشین و منزوی شد. در این زمان دنباله مطالعات و تحقیقات ادبی گذشته را ادامه داد و بنا بر دعوت وزارت معارف به تدریس تاریخ ادبیات پیش از اسلام در مدرسه «دارالمعلمین عالی» مشغول شد.

۳- بهار و شخصیت فرهنگی و ادبی او

ملک الشعراى بهار به نوعى خاص از ادبیات گرایش نداشت، چرا که او شاعر، روزنامه نگار، مترجم، محقق، تاریخ نویس و یک منتقد سیاسى بود که در تمام مراحل ادبى کار کرده بود و در هر نوع شعر با هر سبک ممکن ذوق خود را آزمایش نموده بود. وی در قصیده، غزل، قطعه، رباعى، مثنوى، لطایف، مسمط، توشیح و دیگر انواع شعر به صورت هنرى شعر مى سرود و از طرفى، در نشر کارهاى بسیار انجام داده بود که قابل توجه است.

او شاعر سیاست، وطن پرستى و مذهب بود. قصاید او در مدح پیامبر گرامى و امامان و اهل بیت گواهی بر این ادعاست. وی سعی کرد خود را از یکرنگى در شعر، مانند دیگر شعراى قبل از خود رها سازد. استاد سعید نفیسی درباره او چنین گوید:

بهار بزرگترین و شجاعترین شاعر قرن معاصر است که توانست در شعر پارسی و شعر عربى سرآمد شعراى هم عصر خود باشد. وی توانست از سبک دیگر شعراى قبل از خود بهره گیرد و تصاویر جدیدى را در ادب پارسی بگشاید. بهار و کارهاى او برای همیشه در تاریخ ادبى جاودانه خواهد ماند (نفیسی، ۱۳۳۰: ۱۵).

۴- آثار بهار

آثار بسیارى از بهار به جا مانده که از میان آنها دیوان شعرى در دو جلد، و کتاب سبک شناسى او در سه مجلد، تاریخ احزاب سیاسى در دو مجلد، مقالات ادبى و اجتماعى و سیاسى بهار که در روزنامه ها و مجلات با نام بهار و ادب سیاسى نشر شده و ترجمه چند متن از زبان پهلوى به فارسى و تصحیح کتب تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص و جامع التواریخ و لوامع الروایات و ترجمه تاریخ طبرى را مى توان نام برد (دیوان، مقدمه، ج ۱: ۳۹).

۵- موضوع های شعر بهار و شوقى

شعر بهار به دلیل اشرافى که او بر علوم اسلامى و ادبى داشت، آکنده از موضوعات متنوع و گوناگون است. از مهمترین موضوع های شعر بهار مى توان به محورهایى از قبیل مضامین اخلاقى، اجتماعى، سیاسى، فرهنگى، دینى، قرآنى، مدحى، وطن دوستى، انسان دوستى و ... اشاره کرد که در جای جای اشعار و دیوان او به چشم مى خورند (دیوان بهار، ۱۳۸۰: صفحات متعدد). و جالب اینکه

تقریباً همین موضوعات در شعرهای احمد شوقی نیز به چشم می خورد، گرچه مدح در دیوان شوقی جایگاه وسیعتری دارد، بویژه مدح نبی اکرم (شوقی، ۱۹۸۶: صفحات متعدد).

۶- سبک شعری ملک الشعرا بهار

بهار در آغاز، اشعار خود را از سبک شعرای قدیم اقتباس می کرد. موضوعات شعری او غالباً مدح و مرثیه است که در مدح، مظفرالدین شاه قاجار و یا مدح پیامبر گرامی و امامان و تاج گذاری پادشاهان بود. برای مثال می توان یکی از غزل های او را که از سبک امیر معزی تأثیر گرفته، نام برد. این غزل اینگونه آغاز می شود:

داده ام دل تا مرا یک بوسه آن دلبر دهد	ور دل دیگر دهم او بوسه دیگر دهد
چون مرا نبود دلی دیگر، دهم جان تا مگر	بوسه دیگر مرا از آن لعل جان پرور دهد
گر نه او گوهر فروش است، از لب و دندان چرا	که مرا مرجان فروشد، که مرا گوهر دهد
چشم او با خنجر مژگان بریزد خون خلق	در کف مستی چنین، یارب که این خنجر دهد؟
گر معزی دیده بود این شعر من کی گفته بود	چیست آن آبی که او را گونه آذر دهد؟

(دیوان، ج ۱، ۱۶۵-۱۶۶)

و بالاخره می توان گفت بهار با توجه به بهره گیری از سبک خراسانی و عراقی، خود نیز نوآوری های خاصی در شعر ایجاد می کرد که با کلمات و تصاویر جدیدی خودنمایی می کرد.

وی از رودکی و منوچهری در سرودن قصاید پیروی می کرد و در غزل سرایی راه و روش حافظ و سعدی را پیشه خود ساخت، ولی توانست در لابلای اشعار خود استعارات و الفاظ و معانی تازه و نو را به شعر فارسی وارد نماید. وی در این سبک شعر گفتن منحصر به فرد بود و پل ارتباطی میان قدیم و جدید می باشد.

او به سبک خراسانی قصیده ای در مدح فردوسی چنین سروده است:

آنچه کوروش کرد و دارا، آنچه زردتشت مهین	زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین
تازه گشت از طبع حکمت زای فردوسی به دهر	آنچه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین
نام ایران رفته بود از یاد، تاتازی و ترک	ترکتازی را برون راندند، لاشه از کمین
شد درفش کاویانی باز برپا تا کشید	این سوار پارسی رخس فصاحت زیر زین

نامه شاهان به دست موبدان آماده گشت و زبزرگان خراسان یافت پیوندی چنین

(همان- ج ۱: ۵۷۵)

اما در سبک جدید به توصیف شهرهای ایران و وسایل مدرن آن روز از قبیل هواپیما و دیگر وسایل حمل و نقل می پردازد که در نوع خود بی مانند است. به عنوان مثال به ابیات زیر توجه بفرمایید:

شد هوا از غرغر او پُر صدا	غرغر طیاره آمد از هوا
غرّ و غرّ و غرّ و غرّ و غرّ و غرّ	گوش ما از غرغر او گشت پر
تا نماید دشمنان را سنگسار	پر زند طیاره های بی شمار
می نماید بیرق ایران بلند	چون شود طیاره از میدان بلند

(همان، ج ۲: ۵۹۵)

او در محور تازه ای متفاوت با شعر پیشینیان، اشعاری سروده که بر خلاف دیگر اوزان است، مانند:

کنار جویباران	خوشا فصل بهاران
گهی نم نم باران	گهی آفتاب روشن
هوا فیروزه رنگه	چه تابستان قشنگه
آدم دلش می شنگه	کنار بند در بند
هو از ابر تازه	زمستان برف باره
آدم بی اختیاره	برای درس خواندن

(همان، ج ۱: ۵۹۴)

و اشعار و طنز و رباعی های محلی و لهجه های گوناگون از دیگر سروده های او است، مانند:

روی ماهت ره بین تا عشقمه باور کنی رنگ زردم ره بین تا جورته کمتر کنی

(همان: ۵۹۰)

بهار آنگونه که گفته شد، در غزل سرایی غالباً سبک و شیوه حافظ را پیش می گیرد و غزل هایی به روش او می سراید که هم قافیه و هم وزن است، مانند این غزل حافظ که فرماید:

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت بیخشد گنه می بنوش

عفو الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش
 لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه دانی؟ خموش
 این خرد خام به میخانه بر تا می لعل آوردش خون به جوش
 (حافظ، هروی، ج ۲، غزل ۲۸۵)

و بهار با بهره گیری از این سبک غزل، چنین فرماید:
 در گوش دارم این سخن از پیر می فروش کای طفل بر نصیحت پیران بدار گوش
 خواهی که خنده ساز کنی چون قرابه خند خواهی که باده نوش کنی چون پیاله نوش
 کان یک هزار خنده نموده است و دیده تر وین یک هزار جرعه کشیده است و لب خموش
 گر دین و عقل نیست مرا، زاهدان مخند ورتاب و هوش نیست مرا ناصحا مجوش
 (دیوان، ج ۲، غزل ۴۱۵)

۷- قطعه های شعری بهار

بهار در سرودن قطعات شعری بسیار ورزیده و هنرمند است و در حکمت و
 پند و اندرز سرآمد و در این مورد قطعات بسیاری دارد، من جمله قطعه پند و
 اندرز وی در مورد (فرزند) و یا دانا و جاهل:
 گرت اندر صفت جن و ملک هیچ شک است

بین به نادان و خردمند که جن و ملک است
 مردم نادان بر خاک بمانند چون دیو
 و آن که آموخت خرد همچو ملک بر فلک است
 از پی مردم عالم همه جا عائله هاست
 مردم جاهل، در عائله خویش شک است
 درد بی علمی دردی است که درمانش نیست
 شاخ نادانی شاخی است که بارش خسک است

(دیوان، ج ۲: ۴۳۸)

از جمله هنرمندی های او تصنیفی است در قالب مستزاد، آنجا که می فرماید:
 مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا تازہ تر کن
 ز آه شرر بار این قفس را بر شکن و زیر و زیر کن

بلبل پر بسته ز کنج قفس در آ نغمه آزادی نوع بشر سرا

(دیوان، ج ۲: ۵۶۸)

این تصنیف نقل محافل ادبی آن روز گردید و بعدها به عنوان سرود وطنی اجرا گردید.

۸- امیر الشعراء شوقی

شوقی در سال ۱۸۶۸ در مصر به دنیا آمد، در سال ۱۸۸۵ به دانشکده حقوق راه یافت و در سن هفده سالگی نخستین مجموعه شعری خود را در مدح توفیق خدیوی سرود. وی زبان فرانسوی و ترکی را آموخت و با سفر به فرانسه و آشنا شدن با ادبیات فرانسه، از نمایشنامه‌های نویسندگان فرانسوی و ادبیات هوگو و لامارتین و موسه و لافونتنین آگاهی پیدا کرد، سپس در سمینار برگزار شده در سوئیس شرکت کرد. وی پس از اندک زمانی با شروع جنگ جهانی اول و تغییر حکومت مصر، به اندلس تبعید شد. در آنجا بود که قصاید خود را به نام اندلسیات سرود، که از سبک بحرّی و شریف رضی و توشیحات شعرای اندلس بهره می گرفت. در سال ۱۹۲۰ به مصر بازگشت و در آن هنگام تاگور، شاعر بلند آوازه هند با او دیداری داشت. قصایدش در آوازه‌ها و تصنیف‌های خوانندگان مورد بهره برداری قرار گرفت. نخستین دیوان وی به سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید و نمایشنامه‌های بسیاری را به نظم در آورد، مانند نمایشنامه قیس و لیلی، و کلثوپاترا تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۳۲ زندگی را با مشقت بسیار بدرود گفت. از مهمترین اشعار او شوقیات در چهار جلد و همچنین، داستان‌های نثری او با نام (بازارهای زر) را می توان نام برد. (الحاوی، ۱۹۸۳، شوقی، ج ۱-۷).

شوقی ضیف درباره احمد شوقی چنین می نویسد: شوقی برای خود شعر نمی گفت، بلکه برای دیگران شاعری می کرد (شوقی ضیف، ۱۹۸۶: ۴۲).

۹- فرهنگ شوقی

اصولاً شوقی همان فرهنگی را دنبال می کرد که شعرای پیش از او دنبال می کردند، مانند ابی فراس حمدانی و ابی العلاء معری و ابی العتاهیه و متنبی. در نثر از جاحظ نویسنده بزرگ عرب پیروی می کرده، و از دیگر نثر نویسندگان مانند المبرد نویسنده کتاب الکامل، و ابوبکر قالی و الأغانی اصفهانی بهره فراوان برد. طه حسین درباره وی چنین می گوید «شوقی کان متقفاً یحب الثقافة و یشتد فی طلبها و التزود و تبین أثر ذلک حین تتناول شخصیته الشعریه و تتعرف علی فنّه الشعری من خلال ثقافته الأوربیه و مکاتبتها فی مقام الثقافة العربیه». (طه حسین: ۱۶۴).

۱۰- شخصیت ادبی شوقی

شخصیت وی از عوامل بسیاری شکل گرفته، اندیشه های متضاد، بسیار در آن دیده می شود. وی همیشه در برابر بزرگانی مانند متنبی جبهه می گیرد و چنین می گوید:

و من كان مثلي أحمد الوقت لم تجز عليه و لو من مثلك الصدقات
و لى دُرُّ الأَخلاقِ فى المدح والهوى و للمتنبى دُرَّةٌ و حِصَّةٌ
سلامى عن هذا المقام مقصّرٌ عليك سلام الله و البركات

(شوقیات، ج ۱: ۹۷)

(أحمد شوقى، ج ۴: ۸۵)

او شعر خود را تمامی مروارید و شعر متنبی را شن و ماسه می داند و خود را برتر از او می داند، و این تضاد فکری غالباً در اشعار او نمایان است.

از طرفی دیگر، با بهره گیری از مفاهیم متنبی و ابوطمام ویژگی های شعر آنان را در قصاید نهج البرده و در همزیه نبویه و تولد پیامبر گرامی کاملاً آشکار می کند و چنین می سرايد:

ريمٌ على القاعِ بين البانِ والعلمِ أحلّ سفك دمي فى الأشهر الحرمِ
صلاح أمرِك للأخلاقِ مرجعه فقوم النفس بالأخلاق تستقم
محمدٌ صفة البارى و رحمته و بقیة الله من خلقٍ و من نسَمِ

(دیوان، ج ۱: ۱۹۰)

۱۱- ویژگی های اخلاقی شوقی

وی در اثر کوچکترین حادثه آزرده خاطر می گشت، سریع خشمگین می شد و به راحتی از خشم خود گذشت می کرد. عزیزترین دوستان نزد وی «محجوب ثابت بود» (محفوظ أحمد: ۷۷). وفاداری در او کمتر به چشم می خورد و غالباً در برابر دیگران تعهد خاصی نداشت و به قولی که می داد، هرگز وفا نمی کرد و این جزو ویژگی های متناقض در اخلاق و رفتار او بود.

۱۲- وجوه تشابه و افتراق

بهار و شوقی با اختلاف بیست سال پا به عرصه وجود گذاشتند، امیر الشعرا شوقی در سال ۱۸۶۸ و ملک الشعراى بهار در سال ۱۸۸۶ میلادی به دنیا آمدند. هر دو در دوره های سخت استعمار و فقر و فساد، زندگی خود را آغاز کردند، هر دو در مسایل علمی قدم های مثبتی برداشتند و به نظر می رسد که مرحوم ملک

الشعرای بهار، احمد شوقی را می شناخته و شاید هم ملک الشعرا تحت تاثیر اندیشه های او قرار گرفته باشد.

در عصر هر دو، کشورشان تحت استعمار انگلیس بود و اشعاری بدین مناسبت می سرایند و انگلیس را محکوم می کنند. هر دو در مجلس شورای ملی کشورشان نماینده بودند و در سیاست خود شکست خوردند، موضوعی که در اشعار آنها تأثیر نهاده بود. ملک الشعرای بهار به عنوان یک سیاستمدار مسلمان مردم را با سروده های خود به قیام فرا می خواند و در مدح پیامبر و امامان می کوشید. عشق به وطن او را مردی سرسخت جلوه می داد. از توصیف و دیگر اغراض شعری دریغ نمی کرد، و این اندیشه شعر او را جزو اشعار شعرای متعهد قرار داده است و در سرودن اشعار تند و در برابر استعمار انگلیس و روس ایستادگی می کرد که شایسته است نمونه ای از آن را بررسی کنیم.

از طرفی دیگر امیر الشعراء شوقی علی رغم آنکه نسبت به اکثر پادشاهان عصر خود وفادار بود و آنها را مدح می کرد، ولی در برابر استعمار انگلیس و اشغال کشورش همانند بهار ایستادگی می کرد و قصایدی بدین منظور سرود و به همین دلیل به عنوان شاعر ملی مصر شناخته شد. او در وصف وطن و نجات مردم مصر از یوغ استعمار قصاید فراوانی سروده است. همانند بهار مقالات متعددی در مجلات و روزنامه های آن روز مصر تحریر نمود. شوقی شاعر فیلسوفی نبود، وی شاعری با احساس بود که مدحیات و وصفیات و وطنیاتش از اعماق وجودش شعله می کشیدند (امین مقدسی، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

۱۳- اشعار مدحی بهار و احمد شوقی

شوقی در مدح از سبک قدما بهره می گیرد و بحتری و ابوتمام و متنبی را الگوی خود قرار می دهد، آنگونه که بهار الگوی خود را مسعود سعد سلمان و عنصری و دقیقی قرار می دهد. به عنوان مثال، شوقی در مدح سلطان عبدالحمید قصیده ای سروده و تلاش نموده تا او را به عنوان چهره ای سرشناس معرفی نماید:

هل كلام العباد في الشمس إلا	أنها الشمس ليس فيها كلام
و مكان الأمام اعلى ولكن	بأحاديثه يتيهه الأنام
ايه عبد الحميد، جل زمان	انت فيه خليفة وإمام
صدق الخلق، أنت هذا وهذا	يا عظيمأ ماجازه إعظام
ما تتوجت بالخلافة حتى	توج البائسون والأيتام

وإلى السيد الخليفة نشكو
وارع مصراً ولم تنزل خير راع
جور دهر أحراره ظلام
فلها بالذی أرتك زمام
و الزم البدر اي هذا التمام

(شوقیات، ج ۱: ۲۴۰)

اما مرحوم بهار قصیده خود را درباره عبدالحمید به هنگام سقوط او از تخت سلطنت می سراید، او در این قصیده ملت عثمانی را به جهت قیام علیه ستم مدح کرده و سلطان عثمانی را هجو نموده است:

أى ملت عثمانی، أى رويتان
أى ملت عثمانی أى سويتان
پیوسته سـوی خدا
همواره روی خدا

(دیوان - ج ۱: ۱۳۱)

و در هجو عبدالحمید گوید:
عبدالحمید از جهل مردم چه دید
و زجور و استبداد جز غم چه دید
جاهل بجز محنت ز عالم چه دید
زین رو بیاید علم کرد اختیار
جز بند و مسمار جهل
این است آثار جهل
وای آنکه شد یار جهل
شاد آنکه با علم یار

(دیوان - ج ۱: ۱۳۲)

و باز در جایی دیگر چنین می گوید:
شرح لویی شانزده نبود مفید
کاو چو تو شاهنشاه اسلام بود
سخت فزون بود به کشور ز تو
قاعده ملک قوی کرده بود
لیک چو بُد خیره سر و مستبد
ملت عثمانی با ما یکی است
پند فراگیر ز عبدالحمید
نیز نکوفال و نکوفام بود
داشت فزون عسکر و لشکر ز تو
قانون در مملکت آورده بود
ملت کردند به مشروطه جد
ما دو جماعت را مبدأ یکی است

(دیوان، ج ۲: ۱۶۶)

ملک الشعرا در جای دیگر سلطان محمد پنجم را مدح کرده و چنین گوید:
سلطان محمد خامس که بخت
پیوسته جویسد درش

در باغ اسلامی تناور درخت ششخص خرد پرورش

(همان، ج ۱: ۱۳۲)

۱۴- مدح پیامبر

بهار در مدح پیامبر چندین قصیده دارد، و شوقی نیز به همین منوال قصاید مکرری دارد. سروده های بهار و شوقی در مدح پیامبر وجوه تشابه زیادی دارند. بهار می گوید:

کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب	ای آفتاب گردون، تاری شو و متاب
از ما سوی الله آمده ذات وی انتخاب	شمس رُسل محمد مُرسل که در ازل
با پرتو و تجلی بی پرده و نقاب	تابنده بُد زروز ازل نور ذات او
زین جلوه چشم گیتی انگیخته ز خواب	امروز جلوه ای به نخستین نمود و گشت
جشنی دگر به درگه فرزند بوتراب	جشنی بود ز مقدم او در نُه آسمان
با قهر اوست دوزخ و با بغض او عذاب	با مهر اوست جنت و با حُبّ او نعیم
کاندر ستوده گوهر او داشت اریاب	زان شد چنین زقرب خداوندگار دور

(دیوان، ج ۱: ۴۶)

و شوقی تقریباً همین مضامین را در نهج البرده و الهمزة النبویه و دیگر قصاید خود به کار گرفته است. آنجا که می گوید:

وَفِمْ الزَّمَانِ تَبَسُّمٌ وَ ثَنَاءٌ	وُلِدَ الْهَدَى، فَالْكَائِنَاتُ ضِيَاءٌ
لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِهِ بِشْرَاءٌ	الرُّوحُ وَ المَلَأُ المَلَائِكُ حَوْلَهُ
أَلْفٌ هُنَاكَ وَ إِسْمٌ (طه) البَاءُ	اسْمُ الجَلَالَةِ فِی بَدِيعِ حُرُوفِهِ
وَ تَضَوَّعَتْ مَسْكَأً بِكَ الغَبْرَاءُ	بِكَ بِشْرَ اللهِ السَّمَاءُ فَرَزْنَتْ
مَا لَا تَنَالُ الشَّمْسُ وَ الجُوزَاءُ	يَا أَيُّهَا المُسْرَى بِهِ شَرْفًا إِلَى
طَوَيْتَ سَمَاءً فَلَدَتِكَ سَمَاءُ	تَغْشَى الغُيُوبَ مِنَ العَوَالِمِ كَلْمًا
نَوْنٌ وَ انْتِ النَّقْطَةُ الزُّهْرَاءُ	فِی كُلِّ مَنْطِقَةٍ حَوَاشِي نُورِهَا
حَاشَا لِغَيْرِكَ مَوْعِدٌ وَ لِقَاءُ	وَ الرِّسْلُ دُونَ العَرْشِ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ
وَ نَعِيمٌ قَوْمٌ فِی القِيُودِ بِلَاءُ	رَقَدُوا، وَ غَرَّهُمْ نَعِيمٌ بَاطِلٌ

و اذا قضيت فلا اريابَ كأنما جاء الخوصم من السماء قضاءً

(شوقیات - ج ۱: ۳۶)

۱۵- اشعار سیاسی

اما در مورد اشعار سیاسی و وطنی ، هر دو اشعار فراوانی سروده اند، چراکه می توان گفت که هر دو شیفته میهن خود بوده اند و در این مورد هیچ کدام قصوری نکرده و درباره محکوم کردن استعمار سهم به سزایی داشته اند . بهار چنین گوید:

از جور و ظلم تازی و تاتار در گذشت
ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد
تازی گرفت کشور و آیین نو نهاد
چنگیز گشت خلق و خراسان خراب کرد
از غرب تا به مرکز و از شرق تا شمال
تسلیم خصم چیره و حسی مآب کرد

(دیوان - ج ۱: ۶۴۲)

در قصیده ای دیگر چنین فرماید:
یک چند ما را غم رهنمون شد
جان یار غم گشت، دل غرق خون گشت
مام وطن را رخ نیلگون شد
و امروز دشمن خوار و زبون شد

زین جنبش سخت زین فتح ناگاه

الحمدلله الحمدلله

بدخواه دین را سلدی متین بود
لیکن مرا و را غم در کمین بود
خاکش به سر شد پاداشش این بود
دشمن که با عیش دایم قرین بود

اکنون قرین است با ناله و آه

الحمدلله الحمدلله

(دیوان، ج ۱: ۱۸۵)

و در جایی دیگر فرماید:
ای خطه ایران مهین ، ای وطن من
ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
از رنج تو لاغر شده ام چونان کز من
تا بر نشود ناله، نینی بدن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمن نیست
ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش
کامید بدیشان بود ایران کهن را

(همان، ج ۱: ۶۸۴)

شوقی نیز در مذمت دشمن و عشق به وطن چنین می سراید:

ما تتوجت بالخلافة حتى
و لأنت الذى رعيتَه الأسد
أمة الترك، و العراق و أهلو
قد تعيش النفوى فى الضيم حتى
أيها النافرون، عودوا إلینا
فارفع الصوت: إنها هی مصرُ
و ارعُ مصرأ و لم تنزل خیر راعِ
لا تروقن نومة الحق للبا
إن للوحش، و العظام منهاها

توَجُّ البائسون و الأیتامُ
دُ و مسرى ظلالها الآجام
ه و لبنان، و الربى و الخيامُ
لترى الضیم أنَّها لا تضامُ
و لجوا الباب، إنَّه الأسلامُ
و ارفع الصوت، إنها الأهرامُ
فلها بالذى أرتكك زمامُ
غى، فللحق هبةٌ و انتقامُ
لمنايا اسبابهن العظامُ

(شوقیات - ج ۱: ۲۴۴)

و باز احمد شوقی در عشق به وطن چنین می سراید:

إن مصرأ روایة الدهر، فاقرأ
روضتی ازینت، و ابدت حلاها
زرتها و الربیع فصلاً، فحفت

عبرة الدهر فی الكتاب العتیق
حین قالوا، ركابکم فی الطریق
نحور رکیما خفوف المشوق

(شوقیات، ج ۲: ۸۰)

۱۶- علم و دانش در نگاه شوقی و بهار

توجه به علم و ارزش آن در شعر هر دو شاعر مورد بحث موج می زند و هر کدام به نوبه خود اشعاری زیبا و دلنشین در این مقوله دارند، بهار چنین فرماید:

علم یکتا گوهر است و کاهلی کام نهنگ
تابری این گوهر از کام نهنگ آماده شو
حاصل فرهنگ جز مهر و محبت هیچ نیست
گر به گیتی علم و دانش رانجستی رنگ رنگ
ای پسر کسب هنر کن تا که نام آور شوی
و ربماندی از هنرها بهر ننگ آماده شو

(دیوان، ج ۱: ۳۹۴)

و در دیگر جای در فواید علم و دانایی فرماید:

علم از بهر چیست ای استاد
تا که گیتی شود به علم آباد

علم بهر خیال بافی نیست	کار دانش بدین گزافی نیست
عالم بی ثمر دغل باشد	راست چون علم بی عمل باشد
گردر آیی به محفل علما	ویژگان علوم ارض و سما
مانی آنجای همچو خر به و حل	نهنندت به قدر پشه محل
عالم بی ثمر دغل باشد	راست چون علم بی عمل باشد

(دیوان، ج ۲: ۶۲)

احمدشوقی نیز در پاسداشت علم و عالمان اشعار ارزشمندی دارد، از جمله آنها قصیده ای است که در مقام معلم و بیان جایگاه او سروده است. این قصیده در جهان عرب مشهور است. شوقی می گوید:

قُم للمعلم وقَّه التبجیلا	کاد المعلمُ أن یکون رسولا
أخرجت هذا العقل من ظلماته	و هدیته النور المبین سیلا
وطبعته بید المعلم تارة	صدئ الحديد و تارة مصقولا
فهو الذی بینى الطباع قویمة	و هو الذی بینى النفوس عدولا
و یقیم منطق کُل اعوج منطق	و یرید رایاً فى الامور اصیلا
و إذا المعلم لم یکن عدلاً، متی	روح العدالة فى الشباب ضیلا
و إذا أصیب القوم فى أخلاقهم	فأقم علیهم مأتماً و عویلاً
إن الیتیم هو الذی تلقى له	أمماً تخللت، أو أیاً مشغولا
إن المقصر قد یحول، ولن ترى	لجهالة الطبع العبى محیلا

(شوقیات، ج ۱: ۱۸۴)

۱۷- نتیجه

- شوقی و بهار، هر دو در روزگار خود با تجربه های تلخی روبرو شده اند، چراکه آن دوران هم در ایران و هم در مصر، مشکلات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی فراوانی وجود داشت.

- هر دو شاعر در مسایل سیاسی و اجتماعی کشورهای خود، فعال بودند و از طریق سروده ها و مقالات و دیگر اقدامات خود، در آگاهی بخشی به توده ها، مؤثر بوده اند.

- اشعار وطنی و سروده های ملی از مشخصه های بارز هر دو شاعر است.

- قالب ها و موضوع های شعری هر دو شاعر عموماً مشابهت های زیادی با هم دارند، به عنوان مثال از اشعار سیاسی، اجتماعی، تاریخی آنها می توان یاد کرد.
- مدح پیامبر، وصف مظاهر طبیعت و دیگر مظاهر جدید در شعر هر دو موج می زند.
- شوقی در مدح پیامبر قصاید بی نظیری دارد و به آنها شهره است، حال آنکه مرحوم بهار با وجود سرودن اشعاری در مدح پیامبر و ائمه اطهار، در این زمینه برجسته نیست.
- مرحوم بهار در وصف طبیعت دست والایی دارد، اما شوقی در این زمینه به پای بهار نمی رسد.
- هر دو شاعر در عصر خود، از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده اند، شوقی به عنوان «امیرالشعرا» و بهار با لقب «ملک الشعرا» شناخته و مشهور گردیده اند.
- مرحوم ملک الشعرا، احمد شوقی را می شناخته، ولی به طور قاطع نمی توان گفت که تحت تأثیر او واقع شده باشد. اگرچه اشعار او شباهت های فراوانی با اشعار احمد شوقی دارند.

کتابنامه

- ۱- امین مقدسی، ابوالحسن، (۱۳۸۷)، **ادبیات تطبیقی**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۲- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۰)، **دیوان اشعار**، ج ۱-۲، تهران، انتشارات توس، چاپ هفتم.
- ۳- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۰)، **سبک شناسی**، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۴- حاوی، ایلپاء، (۱۹۸۳)، **أحمدشوقی أمير الشعراء**، دارالكتاب اللبناني، بیروت، چاپ دوم.
- ۵- حاوی، ایلپاء، (۱۹۸۳)، **أحمدشوقی أمير الشعراء**، جلد ۲ و ۴، دارالكتاب اللبناني، بیروت، چاپ دوم.
- ۶- خطیب رهبر، (۱۳۷۲)، **سعدی شیرازی**، جلد ۱، انتشارات سعدی، تهران، چاپ دوم.
- ۷- شوقی، أحمد، (۱۹۸۶)، **الشوقيات**، ج ۱-۴، دارالكتاب العربی، بیروت، چاپ سوم.

- ۸- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، انتشارات فردوس، تهران، چاپ دوم.
- ۹- هروری، حسینعلی، (۱۳۶۷)، شرح غزل های حافظ، ج ۲، تهران، نشر نو، چاپ دوم.
- ۱۰- یوسفی، غلامحسین، (۲۵۳۵)، بهار و ادب فارسی، ج ۱-۲، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ اول.